

گریز از واقعیت در توصیف شخصیت‌های فراواقعی

نقدی روان‌شناسانه بر دختری که نبود

● زهرا احمدی

کتابدار و کارشناس کتاب کودک و نوجوان / zlasadi@yahoo.com

چکیده

بسیاری از کودکان دوست خیالی دارند اما موضوع این کتاب، دوست خیالی یک دختر نوجوان است. منتقد ضمن بررسی ابعاد مختلف این اختلال روانی، بر عدم تطبیق داستان با مباحث علمی و تجربی تأکید می‌کند و به نقل توصیه‌های روان‌شناسان در برخورد با دوستان خیالی می‌پردازد.

کلیدواژه

دوست خیالی، روان‌پریشی، حضور نویسنده در داستان، داستان نوجوان

خلاصه داستان

سمیرا دختری است که با یک شخصیت خیالی به نام کصیر همذات‌پنداری دارد. پدر و مادر سمیرا از این که دختر دم‌بخت آن‌ها دچار این مشکل شده‌است، نگران و ناراحت هستند. دکتر معالج سمیرا درمان او را به گردن پیشرفت علم و گذشت زمان می‌اندازد. از نیمه داستان مادر بزرگ و دایی جان نیز به داستان ورود پیدا می‌کنند و هریک به نوعی سعی دارند از تلخی این مشکل تاحدودی بکاهند. در پایانه داستان نویسنده پادرمیانی می‌کند و قصه سمیرا و کصیر را به اتمام می‌رساند.

۱. نقد کتاب

داستان با یک دعوای خانوادگی شروع می‌شود. پدر به دنبال دست چک گم‌شده‌اش به سر و مغز خود می‌کوبد و انگشت اشاره‌اش رو به سمیرا است، مطمئن از این که



خورشاهیان، هادی. (۱۳۹۵)، *دختری که نبود*،
ویراستار: مژگان کلهر، تهران، انتشارات افق،
۱۰۴ ص، ۷۵۰۰ تومان، ۲۰۰۰ نسخه، رقعی
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۵۳-۲۵۰-۲

فصلنامه نقد کتاب

نور و نور

سال چهارم، شماره ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

۳۴

سمیرا در گم شدن دسته‌چک نقشی دارد. مادر سعی دارد پادرمیانی کند تا ماجرا ختم به خیر شود، اما سمیرا موضع دفاعی گرفته و می‌خواهد از خود رفع اتهام کند؛ از این‌رو، تقصیر را به گردن کصیر دوست خیالی خود می‌اندازد. ماجرا بیخ پیدا می‌کند و هریک از شخصیت‌های داستان تلاش دارند، به نوعی دیگری را مقصر جلوه دهند. از نظر سمیرا، کصیر متهم درجه یک است:

«سمیرا کتابش را ورق زد. مثل همیشه موهایش را از روی صورتش داد کنار و با انگشت اشاره‌اش مرا نشان داد و گفت: دیشب ساعت دو کصیر رفت سراغ کمد و دسته‌چک را برداشت» (ص ۷)

اما کصیر شخصیت خیالی داستان، از خود رفع اتهام کرده و از سمیرا گله‌مند است که چرا همیشه او را برای اتفاق‌هایی که در خانه می‌افتد مقصر می‌داند: «تقریباً همیشه از دست سمیرا لجم می‌گیرد. هرکاری می‌کند، می‌اندازد گردن من. از چهارسالگی تا الآن که چهارده سالش است، هرکاری کرده با انگشت اشاره‌اش مرا نشان داده‌است» (ص ۸).

پدر به‌طور کلی وجود کصیر را نفی می‌کند و از این که سمیرا این همه به این موجود خیالی وابسته است، به شدت رنج می‌برد. کصیر می‌گوید: «حالا خوبی‌اش این است که مامان و بابا هیچ وقت حرفش را باور نمی‌کنند» (ص ۸). مادر درحالی که این شخصیت خیالی را باور ندارد، اما در ظاهر آن را نفی نمی‌کند و سعی می‌کند سرش را با کارهای متفرقه گرم کند تا کمتر به این مسئله بپردازد: «مامان طوری توی آشپزخانه تلق و تلوّق می‌کند که انگار می‌خواهد قشون ناصرالدین‌شاه قاجار را ناهار بدهد» (ص ۸).

درگیری بالا می‌گیرد و پدر از این که نتوانسته دسته‌چک را پیدا کند، بسیار کلافه است، بی‌خیالی سمیرا هم مانند آتشی که به انبار کاه بیفتد، او را از کوره به‌در می‌برد.

«هرچقدر با اين دختر مدارا مي‌کنم، انگار نه‌انگار، مي‌بيند چطور براي پيدا کردن دسته‌چک دو دستي توي سر خودم مي‌زنم، ولي اصلاً به روي خودش نمي‌آورد. خودش را زده به بي‌خيالي و براي من و مامانش نقاشي مي‌کشد» (ص ۱۳).
مثل هميشه نجات‌دهنده مادر است. او به پدر يادآور مي‌شود که دسته‌چک و دفترچه را آخرين بار روي اُپن آشپزخانه گذاشته‌است:
«صبحانه که مي‌خوردی دفترچه و دسته‌چک را گذاشتي روي اُپن يادت رفت برداري» (ص ۳۰).

دکتر معالج سميرا که سعي دارد مادر و پدر سميرا را به آرامش دعوت کند، از آن‌ها مي‌خواهد صبر پيشه کنند و به پيشرفت علم اميدوار باشند تا شايد راه چاره‌اي براي مشکل سميرا پيدا شود:
«خانم دکتر بار آخر به مامان گفت اصلاً نگران نباشد. گفت من اگر عظم ناقص بود، اين طوري خوب رشد نمي‌کردم. گفت اگر بچه‌ها مسخره‌اش نمي‌کردند، الان مثل بقيه توي مدرسه درس مي‌خواند» (ص ۲۱).

سميرا در مقابل اين فشارها تاب نمي‌آورد و در نهايت به اين رفتارها واکنش نشان مي‌دهد. او تصميم مي‌گيرد خانه را ترک کند و براي مدتي نزد مادر بزرگ و دايي جانش زندگي کند:
«مامان رفت کنار سميرا نشست و دست سميرا را توي دستش گرفت و گفت: از دست بابايت دلخور نشو مامان جان. بعضي وقت‌ها هم حق دارد خب. از بس حرف‌هاي بي‌سروته مي‌زني. سميرا دستش را از دست مامان بيرون کشيد و روي تخت، خودش را به ديوار چسباند و گفت: تقصير من است؟ من مي‌خواستم اين طوري باشم؟ من دلم مي‌خواهد مريض باشم و توي توهم زندگي کنم؟ من مي‌خواهم به جاي مدرسه رفتن بنشينم و دل شما؟ من مي‌خواهم همه مسخره‌ام کنند؟ من مي‌خواهم از داشتن من خجالت بکشيد؟ من مي‌خواهم...» (ص ۳۱).
با رفتن سميرا به خانه مادر بزرگ نه تنها مشکل او حل نمي‌شود، بلکه بدتر هم مي‌شود. مادر بزرگ به بيماري آلزايمر مبتلا است و خود در دنيايي پر از وهم و خيال زندگي مي‌کند. دايي جان با اين که سعي دارد، محيط مطلوبي در خانه مادر بزرگ براي سميرا فراهم کند، اما بيشتر روز را خارج از خانه مي‌گذراند و نمي‌تواند وقت کافي براي سميرا بگذارد. در غيبت پدر و مادر و وجود ساعت‌هاي طولاني بدون برنامه در خانه مادر بزرگ، محيطي فراهم مي‌شود تا سميرا بيش از پيش در دنياي خيالي خود غرق شود تا جايي که دنياي واقعي و مسائل پيرامون او، حاشيه و فرعي بر فضاي دنياي خيالي او مي‌شوند. مادر بزرگ برخلاف مادر و پدر سميرا با کصير دوست خيالي سميرا همراه شده و او را به عنوان يک شخصيت مستقل مي‌پذيرد و با او ارتباط برقرار مي‌کند:

«صدای افتادن تشت بزرگي که روي لبه حوض بود، برق از کلام پرازد. دويدم توي هال. مادر بزرگ توي هال داشت قليان مي‌کشيد. با تعجب نگاهش کردم. خون سرد پکي به قليانش زد و گفت: به کصير بگو خيلي سروصدا نکنند» (ص ۳۶).

همچنین مادر بزرگ با به میان کشیدن وجود جن در زیرزمین، کنجکاوی سمیرا را برای ورود به دنیای ناشناخته دیگری که در زیرزمین وجود دارد تحریک می‌کند: «توی زیرزمین نروید، اجنه بی‌خواب می‌شوند» (ص ۳۸).

سمیرا در کنار انبوه وسایلی که در زیرزمین خانه مادر بزرگ روی هم تلنبار شده‌است، مجموعه‌ای از مجلات قدیمی را پیدا می‌کند که متعلق به پدر بزرگ بوده‌است. در دل این مجلات تاریخ گذشته، سمیرا با دو دوست خیالی جدید با نام‌های لیما و لونا آشنا می‌شود و همگی با هم به یک سفر خیالی در دنیای پدر بزرگ می‌روند:

«از روزی که مادر بزرگ صندوق مجله‌های بابا بزرگ را نشانمان داده، سمیرا اتاقش را در طبقه بالا کلاً داده به من و خودش آمده زیرزمین نشین شده» (ص ۴۷). در این میان ذهن سمیرا درگیر داستان دنباله‌داری در یکی از مجلات باقی‌مانده از پدر بزرگ به نام دختری که نبود می‌شود و علاقه‌مند است آن را دنبال کند. مادر در رفت‌وآمدی که به خانه مادر بزرگ دارد، متوجه تغییر رفتار و وضعیت سمیرا شده و در زیرزمین را قفل می‌کند و مانع از این می‌شود که سمیرا بیشتر وقت خود را در زیرزمین خانه مادر بزرگ بگذراند:

«از صبح مامان یک قفل نمی‌دانم چند کیلویی زده به در اتاقمان توی زیرزمین و نگذاشته برویم توی اتاق. تقصیر سمیرا است که حواسش نیست هی با لیما و لونا بلندبلند حرف زنند» (ص ۸۱).

و این موضوع باعث برآشفته شدن سمیرا می‌شود:

«سمیرا می‌رود سرش را می‌گیرد زیر شیر ظرف‌شویی و آب ولرم می‌خورد و می‌گوید: فکر می‌کنید اگر قربان صدقه‌ام بروید، هرچی دلتان می‌خواهد می‌توانید بگویند؟ در اتاق زیرزمین را قفل کردید، هیچی نگفتم. آن لیما و لونا ی بخت برگشته تازه به زندگی امیدوار شده بودند. حالا آن‌ها اصلاً به جهنم؛ ما تازه با هم دوست شده بودیم، ولی چرا به حرف زدیم با کصیر گیر می‌دهید؟» (ص ۸۸).

در نهایت، نویسنده نیز به این جمع و هم‌گرا می‌پیوندد و خود نیز بخشی از این داستان می‌شود تا بتواند این جمع پریشان را به سرمنزل مقصود برساند:

«من یک نویسنده‌ام. مشتری پروپاقرص کتاب‌فروشی بابای سمیرا. شاید تنها کسی باشم که وجود کصیر را کاملاً باور کرده‌ام و می‌دانم در همه موارد حق با سمیرا است. شاید درستش این باشد که من همین‌جای قصه وارد ماجرا شوم و به همه بگویم اصل ماجرا چیست» (ص ۴۲).

داستان از قول کصیر و به قلم نویسنده این‌گونه به پایان می‌رسد:

«حالا من و سمیرا می‌دانیم که هیچ کداممان واقعیت نداریم. من و سمیرا هر دو زاینده ذهن نویسنده‌ایم. گاهی وقت‌ها توی زندگی آدم اتفاق‌هایی می‌افتد که خودش هم نمی‌تواند آن را باور کند، چه برسد به دیگران» (ص ۹۹).

فصلنامه نقد کتاب

نقد و نظر

سال چهارم، شماره ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

۳۶

عمیق‌ترین دوستی
کودکان با دوست
خیالی معمولاً در
سن ۳ سالگی دیده
می‌شود. پناه‌بردن
به یک دوست
خیالی اغلب
همراه با یک تجربه
اضطراب‌آور مثل
رفتن به مهدکودک،
به دنیا آمدن فرزند
جدید و... است

اين كه كودكان خيال‌پردازى كنند و با عروسك خود يا يك موجود خيالى در خلوت خود صحبت كنند، امرى عادى است و نبايد باعث نگرانى والدين يا مربيان كودك شود، اما بايد اين نكته را هم در نظر داشت كه اين مسئله در طولانى مدت مى‌تواند باعث اختلالات رفتارى اجتماعى در كودكان شود. اغلب در سنین ۲ تا ۵ سال انواع دوستان و همبازى‌هاى خيالى به دنياى كودكان راه پيدا مى‌كنند و اين دوستى‌ها گاه تا ۴ يا ۵ سالگى هم ادامه پيدا مى‌كند.

نكته مهم اين است كه هرچه سن كودك بيشتر مى‌شود، شدت اين دوستى‌ها بايد كمتر شده و پيوند او با دوستان واقعى‌اش بيشتر شود. عميق‌ترين دوستى كودكان با دوست خيالى معمولاً در سن ۳ سالگى ديده مى‌شود. پناه‌بردن به يك دوست خيالى اغلب همراه با يك تجربه اضطراب‌آور مثل رفتن به مهدكودك، به دنيا آمدن فرزند جديد، تغيير محل زندگى، طلاق يا دعوای والدين، مرگ يكي از نزديكان، تنها خوابيدن در اتاق جدا و... است. اين قبيل دوستان مى‌توانند شجاعت و اعتماد به نفس كودك را براى تحمل اين شرايط دلهره‌آور به وجود آورند و به او كمك كنند تا اين مرحله را پشت سر بگذارد. البته دوستان خيالى نمى‌توانند تنها نشانه اضطراب و تنهائى باشند، بلكه گاهى مى‌توانند نشانه خلاقيت آن‌ها نيز تلقى شوند، طورى كه به كودكان كمك مى‌كنند تا استعدادهاى اجتماعى و مهارت‌هاى شان را رشد دهند. كودكان ۳ تا ۵ سال قائل به تفاوتى بين واقعيت و تخيل نيستند، بلكه از نظر آن‌ها هرچه به ذهنشان خطور كند، واقعى است. اغلب كودكان در سن ۳ يا ۴ سالگى متوجه حضور اين دوست خيالى مى‌شوند و تا مدتى وجود آن‌ها را در كنار خود باور دارند. در اين شرايط اين دوست خيالى سليقه‌اى همانند كودك دارد و هرچه كودك دوست دارد، مورد علاقه دوست خيالى او هم هست و هرچه او نپسندد، اين دوست خيالى هم دوست نخواهد داشت. وقتى كودك مرتكب اشتباهى بشود آن را به گردن اين دوست خيالى مى‌اندازد و به شكلى تصور مى‌كند اين دوست خيالى بوده كه مرتكب اين خطا شده است.

در اين گونه موارد، هرگز نبايد كودكان را متهم به دروغ‌گويى كرد، بلكه بايد اين را يك مرحله از رشد و تكامل كودكان تلقى نمود و آن را نشانه‌اى از غلبه تصور و تخيل بر ذهن او دانست؛ بنابراين هرگز نبايد اين شخصيت خيالى را انكار يا تمسخر كرد، بلكه بايد به تدريج تفاوت واقعيت با مسائل غيرواقعى را براى او مطرح كرد و به آن چه كودك درباره دوست خيالى‌اش مى‌گويد، خوب گوش داد و از اين طريق با اين دوست خيالى ارتباط برقرار كرد. البته نبايد بيش از حد در آن غرق شد، بلكه بايد منطقي بود و هيجانات ناشى از اين ارتباط را تحت كنترل داشت. اين بهترين راه براى برقرار ارتباط با كودكى است كه درباره برخى از مسائلش به راحتى نمى‌تواند صحبت كند. البته اگر كودك دوست نداشت حرف زباني درباره دوست خيالى‌اش بزند، نبايد او را مجبور به اين كار كرد. بايد به سكوت او احترام گذاشت و او را تحت فشار قرار نداد. بدترين كار ممكن اين است كه او به دليل داشتن دوست خيالى تنبيه شود. با اين كار فضاي

نویسنده بارها از
داستان آلیس در
سرزمین عجایب
یاد کرده و از این
شخصیت داستانی
برای ورود به دنیای
خیالی سمیرا نیز
استفاده می‌کند که
ضرورتی ندارد

بی‌اعتمادی و ناامنی در رابطه با کودک به وجود خواهد آمد و او منزوی می‌شود و به دنیای خیالی خود پناه می‌برد که اثرات سوء آن تا دوران نوجوانی و بزرگسالی باقی خواهد ماند. همچنین نباید برای مجبور کردن کودک به کاری، از این دوست خیالی سوءاستفاده کرد. به کودک نباید اجازه داد تا به بهانه این دوست خیالی، رفتار خودش را توجیه کند. از طریق برخورد با همین دوست خیالی می‌شود پیام خود را به او رساند. برای مثال، بگوییم: «من واقعاً از دست فلانی عصبانی هستم. مطمئنم اگر مادرش هم این‌جا بود عصبانی می‌شد» با این روش به او یاد می‌دهیم که راست‌گویی بهتر از دروغ‌گویی است و هر کس باید مسئولیت کارهای خودش را به عهده بگیرد و نباید کارهای نادرست خود را به گردن دیگران بیندازد.

باید کودک را تشویق کرد تا بیشتر وقت خود را با دوستان و همسالان واقعی خود بگذرانند و از بودن با آن‌ها لذت ببرد. با ورود کودک به مرحله پیش‌دبستانی و افزایش مسئولیت‌ها و وظایف تحصیلی و گسترده‌تر شدن روابط دوستانه با همکلاسی‌ها به‌طور طبیعی حضور این دوست خیالی کم‌رنگ‌تر می‌شود و تنها هنگام تنهایی ممکن است به سراغ کودک بیاید؛ چون اغلب کودکان سعی در مخفی‌نگه داشتن دوست خیالی خود در محیط مدرسه دارند. باید به این نکته توجه داشته باشیم که برخلاف اصراری که کودکان در واقعی نشان دادن دوست خیالی خود دارند، اما بیشتر آن‌ها می‌دانند که دارند به این امر تظاهر می‌کنند. هرچه کودک در این سنین (۳ تا ۵) بیشتر در اجتماع حضور داشته باشد و با کودکان بیشتری رفت‌وآمد کند، اعتماد به نفس بیشتری خواهد داشت و وابستگی او به دوست خیالی‌اش کمتر می‌شود؛ پس زمانی باید نگران این دوستان خیالی شد که این دوستی‌ها به درازا بکشد و کودک از برقراری ارتباط با همسالان خود امتناع بورزد، تاجایی که این دوست خیالی قادر باشد او را کنترل کند و به او دستوراتی برخلاف میل‌اش بدهد و او را مجبور به اطاعت کردن از آن‌ها کند. والدین و مربیان در این زمینه مسئولیت سنگینی بر دوش دارند؛ چون با طولانی شدن این دوستی‌ها و عدم برقراری ارتباط با سایر کودکان، اولین زنگ خطر برای والدین نواخته می‌شود که آن‌ها را موظف می‌کند به یک متخصص مجرب مراجعه کنند. براساس برخی از بررسی‌ها، خانواده‌های تک‌فرزند یا فرزندان اول خانواده بیشتر از سایر خانواده‌ها، درگیر ارتباط فرزندشان با دوست خیالی خود می‌شوند و گاهی نیز تا بزرگسالی همراه با آن‌ها زندگی می‌کنند که البته باید با گسترش روابط اجتماعی و جمع‌های دوستان، حضور دوست خیالی کم‌رنگ‌تر شده و در نهایت محو شود.

با جمع‌بندی این موارد و پس از مطالعه کتاب پی می‌بریم که اطرافیان سمیرا هیچ‌کدام با این مشکل برخورد اصولی نکرده‌اند و گاهی با رفتارهای غلط خود یک مسئله ساده‌ای را که در اغلب کودکان در سن ۳ تا ۵ سالگی به چشم می‌خورد، تبدیل به یک بیماری لاعلاج (نقل قول از دکتر معالج سمیرا) کرده‌اند. نویسنده نیز در این آشفته‌بازار نه‌تنها جایگاه مناسبی برای خود در داستان پیدا نکرده، بلکه او

نيز به‌عنوان يکى از کسانى که غرق در بازى خودساخته شده‌است، نقش فعالى در ادامهٔ اين روند غلط دارد. کاش نويسنده يک سميراي سه يا چهارساله‌اى را توصيف مى‌کرد تا شيرينى دنياى خيالى او و تخيلات کودکانه‌اش خواننده را سرگرم کند و به شوق آورد. يا به‌عنوان داناي کل به نقد رفتار شخصيت‌هاى داستان مى‌نشست تا از اين راه گره‌گشاي مشکلات احتمالى خواننده خود باشد، اما متأسفانه نويسنده خود مغلوب حوادث و شخصيت‌هاى داستان شده‌است و درنهايت براى اين که داستان را به‌گونه‌اى به‌پايان برساند، وارد يک دور باطل مى‌شود.

«حالا من و سميرا مى‌دانيم که هيچ کداممان واقعيت نداريم. من و سميرا هر دو زاييدهٔ ذهن يک نويسنده‌ايم» (ص ۹۹).

خواننده ابتدا با کصير، شخصيت خيالى داستان آشنا مى‌شود. کسى که وارد دنياى ذهنى سميرا، تنها فرزند خانواده مى‌شود و ارتباط او را با دنياى بيرون قطع مى‌کند. سميرا به مدرسه نمى‌رود، دوستى ندارد و از ديد افراد غريبه پنهان مى‌شود: پدر: مگر نگفتم از اتاقت نيا بيرون» (ص ۸).

اين درحالى است که او يک دختر نوجوان (چهارده يا پانزده‌ساله) است و به‌لحاظ فزيکى هيچ‌گونه مشکلى ندارد. او غرق در دنياى خيالى خود است و کاملاً با دنياى خارج قطع ارتباط کرده‌است. نويسنده دربارهٔ اين که بيمارى سميرا چيست و او در چه مرحله از بيمارى است، آن سکوت مى‌کند و فقط به‌نقل از دکتري معاليج سميرا تأکيد بر ناعلاج‌بودن آن دارد. دکتري، پدر و مادر سميرا را اين‌گونه توجيه مى‌کند که بايد اميدوار بود و منتظر گسترش علم و پيداشدن راه علاج بيمارى شد. هرچند که از علائم بالينى اشاره‌شده در کتاب اين نتيجه‌گيرى حاصل نمى‌شود. گنگ نگه‌داشته‌شدن بيمارى سميرا در کتاب باعث مى‌شود تا خواننده حدس‌هاى زيادى بزند.

نويسنده بر اين نکته تأکيد دارد که سميرا کاملاً و به‌خوبى مراحل رشد ذهنى و جسمى خود را پشت سر گذاشته‌است و هيچ مشکل فزيکى ندارد. توجه اطرافيان سميرا به او نيز اين فرضيه را که او دچار فقر عاطفى شده باشد، رد مى‌کند. تنها نکته‌اى که باقى مى‌ماند و در کتاب به آن اشاره شده، بحث وراثت است. اگر بخواهيم روى اين نکته تأمل کنيم و براساس داده‌هاى کتاب نوع بيمارى را تشخيص دهيم، بايد توجه خود را معطوف به بيمارى‌هاىي کنيم که منشأ ارثى دارند. اختلالات دوقطبى يکى از احتمالاتى است که خود نيز زيرمجموعهٔ بيمارى روان‌پریشى است. در روان‌پریشى، شخص چيزهاىي را مى‌بيند، مى‌شنود، حس مى‌کند، مى‌چشد يا به مشامش مى‌رسد که وجود ندارد. در روان‌پریشى، زن‌ها، بيش از تربيت در اين اختلال تأثيرگذار هستند.

ازنظر متخصصان احتمال مشکل فزيکى در قسمتى از مغز که کنترل حالات روحى فرد را به‌عهده دارد، مى‌تواند عامل اين اختلال باشد که با دارو قابل‌درمان است (برخلاف نظر دکتري معاليج سميرا که درمان او را برعهدهٔ پيشرفت علم

می‌گذارد). البته این نوسانات خلقی ممکن است گاهی توسط استرس یا بیماری هم به وجود بیاید (که در کتاب به آن اشاره‌ای نشده است)، شرایطی که روی سیستم اعصاب تأثیر می‌گذارد و موجب اختلال در ارتباط فرد با واقعیت می‌شود. کسی که به این بیماری مبتلا می‌گردد، ارتباط فکر و ذهن او با واقعیت قطع می‌شود. روان‌پریشی انواع مختلفی دارد؛ مانند اسکیزوفرنیا، افسردگی روان‌پریشی و اختلال دوقطبی یا شیدایی و افسردگی که اغلب در افراد جوان دیده می‌شود. تمامی این احتمالات درباره بیماری سمیرا می‌تواند وجود داشته باشد که نویسنده در مورد همه آن‌ها سکوت کرده است.

کصیر موجودی خیالی است و زاییده ذهن سمیرا است؛ پس به‌طور طبیعی یک پیوند ناگسستنی با سمیرا دارد. او مستقل از سمیرا نمی‌تواند رفتار کند و در نهایت کلیه رفتارهای او باید متکی بر رفتار و خلقیات سمیرا باشد، اما گاه نویسنده این وابستگی را به فراموشی می‌سپارد و شخصیت کصیر به گونه‌ای در داستان توصیف می‌شود که خواننده را دچار ابهام می‌کند:

«لابد با خودش فکر می‌کند، چون من یک موجود خیالی‌ام، حق ندارم دلم بخواهد بعضی وقت‌ها هر کاری دلم می‌خواهد بکنم؛ چون فکر می‌کند به قول خانم دکتر، زاییده ذهنش هستم، پس می‌تواند با من مثل برده‌ها رفتار کند. لابد یک روز هم مجبورم می‌کند، بروم برایش اهرام ثلاثه مصر درست کنم. واقعاً که» (ص ۱۲).

پدر سمیرا کتاب‌فروشی دارد و با این که در دنیایی زندگی و کار می‌کند که سرشار از شخصیت‌های آفریده شده از ذهن نویسندگان مختلف است، اما هرگز نمی‌تواند با دنیای ذهنی دخترش ارتباط برقرار کند؛ البته پدر در صفحه ۱۴ کتاب، دورخیزی برای نوشتن ماجرای زندگی خودش می‌کند که بلافاصله منصرف می‌شود:

«بابا رفته کتاب‌فروشی‌اش، نویسنده‌ها و شخصیت‌های‌شان را بفروشد. حتی نویسنده‌های مرده و شخصیت‌های خیالی را هم می‌فروشد، ولی من هیچ وقت اجازه نمی‌دهم کصیر را بفروشد. خوبی‌اش این است که بابا کصیر را باور نمی‌کند» (ص ۱۵).

نویسنده از مادر، یک شخصیت همیشه‌نگران و دلسوز ترسیم کرده که غیر از جفت‌وجور کردن و ختم‌به‌خیر کردن مسائلی که در خانه پیش می‌آید، نقش دیگری ندارد. مادر گاهی با سمیرا همصدا می‌شود و درباره کصیر با سمیرا حرف می‌زند و گاه کاملاً او را نفی می‌کند:

«مامان اما همیشه درباره کصیر با من حرف می‌زند» (ص ۱۵).

سمیرا آن‌قدر پیش می‌رود که برتری کصیر را بر خودش می‌پذیرد. تا جایی که این شخصیت خیالی بر رفتار و کردار سمیرا مسلط می‌شود و کنترل رفتار او را

به‌دست می‌گیرد:

«حالا کصیر واقعاً از من بیشتر می‌فهمد، بقیه هم فکر می‌کنند چون من یک موجود خیالی دارم، از آن‌ها کمتر می‌فهمم».

سمیرا یک موقعیت فرضی را در قالب یک موقعیت واقعی قرار داده و آن را باور می‌کند و این‌گونه در دنیای خیالی خود غرق می‌شود. نویسنده بارها در کتاب، از داستان آلیس در سرزمین عجایب یاد کرده و از این شخصیت داستانی برای ورود به دنیای خیالی سمیرا نیز استفاده می‌کند که ضرورتی ندارد.

در این کتاب مشخص است که نویسنده بدون این‌که به ابعاد گسترده موضوعی که برای داستان‌پردازی انتخاب کرده‌است به‌درستی بپردازد و درباره آن تحقیق کند، دست بر قلم برده و با اتکا بر قوه تخیل و قدرت نویسندگی خود کتاب دختری که نبود را تدوین کرده‌است. او با بازگشت به‌عنوان کتاب، در پایان کتاب درواقع می‌خواهد تأکیدی بر بی‌سرانجامی کتاب و غیرواقعی بودن آن داشته باشد.

متخصصان روان‌شناسی رشد به چند نکته که والدین و مربیان در برخورد با این موجودات نامرئی باید رعایت کنند، اشاره کرده‌اند:

۱. کودک را از داشتن دوست خیالی منع نکنید. بدترین کار ممکن این است که او را به‌خاطر این دوست تنبیه کنید. با این کار، فضای بی‌اعتمادی و ناامنی را در رابطه با کودک پایه‌گذاری می‌کنید که اثرات سوء آن را در دوران نوجوانی او خواهید دید؛

۲. دوست خیالی کودک را مسخره نکنید و اجازه ندهید که دیگران نیز این کار را انجام دهند. هیچ‌دلیلی وجود ندارد که کودک را به‌دلیل صحبت با کسی که وجود ندارد، مسخره کنید. به روابط دوستانه او با این مهمان نامرئی احترام بگذارید؛

۳. به کودک نگویید که دیگر بزرگ شده و نباید با دوستان خیالی خود حرف بزند. این مسئله اثرات روحی بدی روی او می‌گذارد؛ درست مانند این‌که از امروز به شما بگویند، حق ندارید مادر خود را ببینید؛

۴. از طریق کودک، با دوست خیالی ارتباط برقرار کنید. نترسید، کسی شما را دیوانه نمی‌داند؛ البته لزومی ندارد که بیش‌ازحد در بازی غرق شوید. منطقی باشید و هیجان‌ات خود را کنترل کنید. شما فقط یک بازیکن هستید و گرداننده اصلی بازی کودک است؛

۵. در رابطه با این دوست خیالی با کودک صحبت کنید و اگر دوست نداشت حرف زیادی بزند، به او احترام بگذارید و او را تحت فشار قرار ندهید. به حضور این دوست در خانه یا مهدکودک خوش‌آمد بگویید و سؤالاتی درمورد زندگی او و تعداد خواهر و برادرها و... از کودک بپرسید. این کار باعث می‌شود کودک، شما را نیز در گستره دوستان خود و این مهمانان نامرئی قرار دهد؛

۶. اگر کودک کارهای نادرست و اشتباهات خود را به گردن دوستش انداخت، نگران نشوید و با او برخورد نکنید. از طریق برخورد با همین دوست خیالی، پیام خود را به فرزندتان برسانید؛ برای نمونه، بگویید: من واقعا از دست فلانی عصبانی هستم. مطمئنم اگر مامانش هم اینجا بود، عصبانی می شد. این بار دومی است که بی اجازه به وسایل بابا دست می زند یا اسباب بازی هایش را جمع نمی کند».

منابع

زیگلرو، آلبرت؛ واگنر آلیبانی، مارتا. (بی تا)، تفکر کودکان، روانشناسی رشد کودکان.
نوابی نژاد، شکوه. (بی تا)، رفتارهای بهنجار و نابهنجار.
دافی، برنادت. (بی تا)، تشویق خلاقیت و تخیل در کودکان، مترجم: مهشید یاسایی.
فراست، جو. (بی تا)، خیال پردازی در کودکان
نصیری، ندا. (بی تا)، «دوست خیالی کودکان»، سایت کودکان برتر.
ناظمی، پروین. (بی تا)، چرا بچه ها دوست خیالی دارند، احبا؛ انجمن حمایت از بیماران اسکیزوفرنیا.

فصلنامه نقد کتاب

نقد و نظر

سال چهارم، شماره ۱۶
زمستان ۱۳۹۶

۴۲

در نهایت، نویسنده
نیز به این جمع
وهم گرا می پیوندد
و خود نیز بخشی
از این داستان
می شود تا بتواند
این جمع پریشان
را به سر منزل
مقصود برساند